

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَ آيَةُ اللَّيْلِ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰)﴾

طرح مسائل آسمانی بعد از مسائل زمینی در سوره «یس»

چون سوره مبارکه «یس» در مکه نازل شد و عناصر محوری سور مکی هم اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق است، بخشی از معارف اصول دین را به زبان‌های متنوع بازگو فرمود و درباره زمین و روئیدنی‌های زمین و میوه‌های زمین و بهره‌های زمینی سخن فرمود، آن‌گاه نوبت به مسائل آسمانی می‌رسد.

وجود ناظم و وحدت آن دو استفاده از طرح خلقت خورشید و ماه

در جریان شمس و قمر و لیل و نهار، يك وقت يك بیان عمومی دارد که خطاب به کفار و مشرکان و ملحدان نیست می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾^۱ شب و روز آیه خدا هستند، چون با نظم الهی اداره می‌شود، منتها شب يك آیت تاریک است و روز يك آیت روشن که برای هر کدام يك نظم و تقدیر و منافعی است، این اصل کلی است. اما در خصوص سوره مبارکه «یس» که با مشرکان محاجه می‌کند و برهان

اقامه می‌کند می‌فرماید: ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمْ﴾ اینها اگر برهان می‌خواهند نظم عالم برای آنها دو مطلب را به همراه دارد: یکی وجود ناظم و دیگری وحدت ناظم؛ نظم حکیمانه نشان می‌دهد که يك مبدأ حکیمی این را آفرید و استمرار نظم نشان می‌دهد که آن مبدأ حکیم شريك ندارد، زیرا اگر شريك می‌داشت هر کدام اراده‌ای داشتند و دیگر نمی‌شود گفت که دوتایی يك کار مشترك را با هم انجام دهند، برای اینکه اگر دو ذات هستند و صفات واجب هم عین ذات است دو علم دارند، دو قدرت دارند، دو اراده دارند، این چنین نیست که واقعیّت و «نفس الامر»ی در عالم باشد و خدا برابر با «ما هو الواقع» و «نفس الامر» کار کند؛ واقع و نفس الامر فعل خداست، پیغمبر و امام (علیهما السلام) اینها برابر با «ما هو الواقع» کار می‌کنند، اما خدا کارش متن واقع است و واقعیّت از کار خدا انتزاع می‌شود؛ لذا برابر سوره مبارکه «انبیاء» که فرمود: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱ آنجا ملاحظه فرمودید این شبهه که برخی‌ها بگویند چه عیب دارد که دو خدا باشند، چون هر دو عالم «بما هو الواقع» هستند، برابر با «ما هو الواقع» کار کنند؛ ما واقعی غیر از خدا نداریم، اگر دو خدا هستند و صفات اینها عین ذات اینهاست، پس دو علم است؛ حتماً در صورت تعدّد آله، تعدّد اراده هست، تعدّد تصمیم هست، تعدّد علم هست و مانند آن، پس اگر يك جا نظم بود این نظم هم دلیل بر وجود ناظم حکیم است و هم دلیل بر وحدت اوست؛ لذا در این قسمت از آیات، از نظم عالم دو مطلب را نتیجه می‌گیرند: یکی وجود باری تعالی، یکی هم وحدت باری تعالی است که ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾^۲.

سرّ مقدم داشتن «لیل» در آیت بودن بر «شمس»

بعد می‌فرمایند همان‌طوری که مسائل زمین را ایشان ملاحظه کردند، مسائل آسمان هم همین‌طور است ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ﴾ اول از شب شروع کردند، برای اینکه کارهای مردم براساس ماه‌های قمری انجام می‌گیرد، الآن هم قسمت‌هایی که نظم ریاضی و تقویم و ساعات و اینها حکومت نمی‌کند، همین سیر قمر حکومت می‌کند. روزها روشن نیست که اول

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

ماه است، دوم ماه است، سوم ماه است؛ تابستان و زمستان را می‌شود از قُرب و بُعد و عمودی و افقی تاییدن آفتاب به دست آورد، اما اول و دوم و سوم ماه بودن را با حرکت شمس نمی‌توان به دست آورد، لکن با حرکت قمر کاملاً مشخص است که چندم ماه است؛ لذا در جریان «اهله» فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾^۱؛ در جریان سیر شمس نمی‌شود گفت که تقویم عمومی است، اما قمر تقویم عمومی است.

ناقصی بحث تقدم خلقت شب بر روز

فرمود شب که با قمر شروع می‌شود - ماه‌های قمری شب مقدّم بر روز است، ماه‌های شمسی روز مقدّم بر شب است - فرمود شب آیتی است برای آنها که دلیل بر وجود خدا و وحدت خداست ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ﴾ که ﴿نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ﴾. فرمود شب و روز جا برای این بحث نیست که کدام يك قبل از دیگری خلق شد، برای اینکه بر اساس کرویّت زمین شب و روز با هم هستند فرض ندارد که شب قبل از روز باشد یا روز قبل از شب باشد اگر زمین کروی نبود ممکن بود این بحث جا داشته باشد؛ ولی وقتی زمین کروی است شب و روز با هم هستند، وقتی زمین کروی است، شمس هست و زمین دور شمس می‌گردد يك طرف آن روز است و يك طرف آن شب؛ حالا ممکن است از این جهت بحث شود که آن قسمتی که بشر می‌نشیند، آن قسمت، اول رو به آفتاب بود و روز بود یا آن قسمتی که دریاست یا قطب است و امثال ذلك؟ این راهی است که ممکن است طرح شود و گرنه براساس کرویّت «أرض»، مسئله «سبق» لیل و نهار جای بحث ندارد.

تبیین از باب غلبه بودن ورود شب در روز و روز در شب

فرمود ما روز را از شب بیرون می‌آوریم و اینها تاریک می‌شوند. اینکه ما روز را از شب بیرون می‌آوریم برابر با غلبه است نه دوام. در سوره مبارکه «آل عمران»^۱ و همچنین «لقمان»^۲ گذشت که در غالب ایام ۳۶۵ روز یا شب وارد حوزه روز می‌شود یا روز وارد حوزه شب می‌شود، وقتی بهار و پاییز هست روز وارد حوزه شب می‌شود، در اول فروردین که «بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار»^۳ هم شب دوازده ساعت است و هم روز دوازده ساعت که در این تفاوتی بین لیل و نهار نیست. کم‌کم از دوم فروردین به بعد این ﴿يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^۴ است هر دو دوازده ساعت هستند؛ یعنی هم «قوس النهار» ۱۸۰ درجه است و هم «قوس اللیل» ۱۸۰ درجه است؛ از دو طرف، روز وارد «قوس اللیل» می‌شوند؛ یعنی این ۱۸۰ درجه که شب است و تاریک است، این ۱۸۰ درجه که روز است و روشن است و دو طرف، روز وارد حوزه شب می‌شود؛ یعنی دیرتر مغرب می‌شود و زودتر صبح می‌شود، وقتی بهار رسید روز از دو طرف وارد حوزه شب می‌شود؛ از طرف عصر، بخشی از روز وارد حوزه شب می‌شود و نمی‌گذارد هوا تاریک شود؛ لذا دیر اذان مغرب گفته می‌شود و از طرف روز، زودتر وارد حوزه شب می‌شود و زودتر صبح می‌شود و نمی‌گذارد شب ادامه پیدا کند که این می‌شود ﴿يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ این تا پایان تابستان ادامه دارد، اما وقتی پاییز فرا می‌رسد ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾^۵ می‌شود؛ مثلاً این اعتدال خریفی و پاییز که شروع شد و هر دو دوازده ساعت شدند دوباره «قوس اللیل» وارد حوزه «قوس النهار» می‌شود؛ یعنی از طرف مغرب زودتر شب می‌شود و هوا تاریک می‌شود و از طرف صبح دیرتر صبح می‌شود، این ۱۸۰ درجه وارد ۱۸۰ درجه روز می‌شود؛ قبلاً روز شده بود چهارده ساعت و شب هشت ساعت، الآن دیگر شب چهارده ساعت است و روز هشت ساعت. پس این چهار فصل یا «ایلاج نهار»

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۷.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۹.

۳. دیوان سعدی، قصیده ۲۵.

۴. سوره لقمان، آیه ۲۹.

۵. سوره لقمان، آیه ۲۹.

در «لیل» است یا «ایلاج لیل» در «نهار» که فقط به اصطلاح اینها اعتدال ربیعی و خریفی دو روز است؛ اعتدال اول پاییز و اعتدال اول فروردین که شب و روز تفاوت نمی‌کنند. آیه هم ناظر به غالب است، نه ناظر به دائم، برای اینکه در زمان اعتدال در هیچ کدام «ایلاج»ی در کار نیست و در هیچ کدام «سلخ»ی هم در کار نیست؛ ولی در غیر این دو روز سخن از «ولوج» نهار در لیل و سخن از «ولوج» لیل در نهار است. این «ولوج»؛ یعنی ورود، در سوره مبارکه «سبا» خواندیم که فرمود: ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا﴾^۱ این حبه و هسته در زمین وارد می‌شوند، آن خوشه و شاخه از زمین بیرون می‌آیند ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا﴾. بنابراین آنچه در سوره مبارکه «آل عمران» آمده، در سوره «لقمان» آمده، گاهی به صورت خطاب، گاهی به صورت غیاب، گاهی می‌گوید: ﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾، گاهی به صورت غیاب است که در سوره «لقمان» است ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ این برای غلبه است، يك؛ «ولوج» در برابر خروج است، دو؛ حالا اگر روز وارد حوزه شب شد این فضا روشن است؛ ولی وقتی این روز را از حوزه شب خارج کنیم و سلخ کنیم این می‌شود تاريك ﴿وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ﴾ که ﴿نَسْلَخُ﴾؛ یعنی «نُخرج» ﴿مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾، خدایی که ﴿يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾ «يسلخ النهار من الليل»، اگر سلخ کرد و اخراج کرد فضا تاريك می‌شود، چه اینکه اگر «لیل» را از «نهار» خارج کند فضا روشن شده ﴿فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۲ می‌شود، اما الآن بحث در قمر است و شب است و ﴿وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ﴾ است و امثال ذلك.

تنظیم فصول چهارگانه برای تأمین ارزاق

فرمود ما برای اینکه روزی شما تأمین شود فصول چهارگانه تنظیم کردیم، برای اینکه اگر همیشه زمستان باشد یا تابستان باشد و يك فصل باشد دیگر روزی‌های گوناگون در اختیار شما نمی‌رسد، فرمود: ﴿اقْوَاهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾^۳ این

۱. سوره سبا، آیه ۲.

۲. سوره اعراف، آیات ۱ و ۲.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۰.

﴿أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ﴾؛ یعنی فصول چهارگانه و غیر از آن ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ است که مربوط به خلقت آسمان و زمین است، آن ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۱ که آن را در سه بخش از قرآن مشخص فرمود که دو روز برای آسمان هاست، دو روز برای زمین است، قهراً دو روز هم مابین آسمان و برای زمین موجوداتی که هستند ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾^۲ فرمود: ﴿خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾^۳ دو روز برای زمین، دو روز برای آسمان، قهراً دو روز دیگر برای موجودات بین «ارض و السماء» است، اما اینکه فرمود: ﴿اقْوَاهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾، چون سخن از قوت و روزی است این مربوط به فصول چهارگانه است و این فصول چهارگانه برای تأمین ارزاق است.

مبنای ریاضی داشتن ورود شب در روز و عکس آن

پس ورود «لیل» در «نهار» و ورود «نهار» در «لیل» این براساس نظم ریاضی است و اگر روز که وارد حوزه شب شد و شب را کم کرد و فضا را روشن کرد، اگر ما این روزی که وارد حوزه شب شد را بیرون بکشیم فضا تاریک می شود ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ﴾ که ﴿نَسْلَخُ﴾؛ یعنی «نُخْرِجُ» ﴿مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾؛ اینها با نظم ریاضی است، الآن اگر يك محقق و پژوهشگری باشد کاملاً می تواند وضع ده هزار سال قبل را روشن کند، وضع ده هزار سال بعد را - اگر وضع همین طور باشد - روشن کند؛ این نظم جاری هست، این نظم ریاضی را ذات اقدس الهی فرمود هست و به بهترین وجه هم خلق شده و ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۴.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. سوره نازعات، آیه ۳۰.

۳. سوره فصلت، آیه ۹.

۴. سوره روم، آیه ۳۰.

﴿وَأَيُّ لَيْلٍ سَلَخُ مِنْهُ النَّهَارُ﴾ این «سَلَخُ» را سیدناالاستاد می‌فرمایند به معنای گذدن نیست،^۱ چون اگر «سَلَخُ» به معنی گذدن بود می‌فرمود «نَسَلَخُ عَنْهُ»؛ یعنی «نزع» می‌کنیم از او؛ ولی به هر حال این «سَلَخُ» به معنی اخراج است، حالا شب به منزله پوست است، جلد و لباس است و روز به منزله پیکر و بدن است، ما این بدن را از خیمه شب در می‌آوریم ﴿فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾؟ که معلوم می‌شود پوسته، تاریک است یا نه، روز به منزله لباس است، به منزله خیمه است ما این لباس را از بدن شب در می‌آوریم که این می‌شود ﴿فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾، سیدناالاستاد و بسیاری از مفسران به این فکر هستند که روز در درون شب است، ما از درون شب این روز را بیرون می‌کشیم و اینها تاریک می‌شوند. آنها که دید دیگری دارند و اهل معرفت هستند می‌گویند این قشری است به نام روشنی که به منزله پوسته است که روی شب است، اصل ظلمت است، اصل تاریکی است، اصل فقر است، اصل نبودی است؛ ما یک رگه نور روی این گذاشتیم، اگر این جامه را که برداریم درونشان روشن می‌شود ﴿فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾، اگر این «مِنْ» و «عَنْ» و اینها بتواند با این بحث هماهنگ باشد آن یک مطلب دقیقی است که اصل آن ظلمت است، قشری از روشنایی روی این عالم گرفته ما این پوسته را که برداریم معلوم می‌شود همه تاریک هستند. ﴿سَلَخُ مِنْهُ النَّهَارُ﴾ لازم نیست بگوییم «نَسَلَخُ عَنْهُ»، جامه را از او کَنَدیم وقتی جامه را بکنیم تاریک هستند. آن طوری که سیدناالاستاد و بعضی از بزرگان دیگر می‌فرمایند، می‌فرمایند این روز را از درون شب در آوردیم ﴿فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾.

فخر رازی و امثال فخر رازی به این فکر هستند که بگویند شب، مادر روز است و روز فرزند شب است، ما روز را از رَحِمِ شب در می آوریم از باطن و درون شب در می آوریم،^۱ اما آن بزرگواران می گویند خیر اصل، ظلمت و تاریکی و فقر و نداری است پوسته ای از روشنی روی این را گرفته جامه روشنی در بر کردند ما این لباس را که بکنیم، ناگاه معلوم می شود دار و ندار همه کس ﴿فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾.

«ظل» مقصود از «مظلوم» در آیه نه «ظلمت»

فرمود: ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾؛ اینها در تاریکی می افتند، البته سخن از ظل است نه سخن از ظلمت، چون اگر ظلمت و تاریکی باشد دیگر جا برای آیت بودن نیست، اگر ظل باشد؛ یعنی کم نور و سایه باشد جا برای آیت است، اینکه فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾^۲ معلوم می شود سخن از ظل است و سخن از سایه بودن است، بسیاری از مطالب عمیق ریاضی را براساس همان ظل حل می کنند که اگر ظل شاخص فلان مقدار شد وضع آفتاب به آن صورت است و مانند آن. مردم «مُظْلِم» هستند؛ یعنی «داخلون فی الظلام»، يك وقت می گوئیم «أظلم»؛ یعنی تاریک کرد و يك وقت می گوئیم «أظلم»؛ یعنی «دخل فی الظلام»، مثل اینکه يك وقت بگوئیم «أبطل»؛ یعنی باطل کرد و يك وقت بگوئیم «أبطل»؛ یعنی «دخل فی الباطل»، ﴿فَإِذَا هُمْ مَبْطُلُونَ﴾؛ یعنی «یدخلون فی الباطل»، این درباره لیل و نهار است.

سیر شمس و قمر و نظم آن منشأ پیدایش شب و روز

بعد فرمود آنچه منشأ پیدایش لیل و نهار است شمس و قمر است. ما حسابی درباره شمس و قمر و حسابی هم درباره لیل و نهار کنیم؛ درباره شمس و قمر ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ که «لام» را گفتند به معنای «إلی» است؛ آفتاب

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۶، ص ۲۷۶.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۲.

يك سیر خاصی دارد که به جایگاه اصلی خود می‌رود، به کجا می‌رود روشن نیست تا آن‌جا که ذات اقدس الهی بفرماید: ﴿دَكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا﴾^۱ یا اینکه تناثر نجوم شود ﴿قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ شود ﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ﴾ شود، ﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۲ شود، ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۳ شود تا آن روز این نظم هست، اما چه وقت این نظم به هم می‌خورد ذات اقدس الهی می‌داند تا آن وقت نرسیده این نظم خاص خود را دارد ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا﴾ و این تقدیر خدایی است که نفوذناپذیر است، يك؛ به همه مصالح و حقایق آگاه است، دو.

تبیین فرض نداشتن دوتا «اصلاح امور» در يك مسئله از آفرینش

پرسش: معلوم است که دو خدا دو اراده دارند و دو گونه تصمیم می‌گیرند اما «اصلاح الامور» به نظر یک خدا فرق دارد با «اصلاح الامور» به نظر خدای دیگر؟

پاسخ: بله، «اصلاح الامور» دو علم است که ذاتاً متفاوت است. ما هستیم و دو خدای مفروض و عدم محض که در عدم محض نه «اصلاح الامور» است و نه «صالح الامور»، نه «افسدا الامور» است و نه «فاسدا الامور». ذات اقدس الهی نه اینکه - معاذ الله - مثل پیغمبر باشد، درباره پیغمبر فرمود: ﴿إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛^۴ صراط مستقیم را خدا تنظیم کرد و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بستر این حرکت می‌کند، اما خدای سبحان کارش بر صراط مستقیم است نه اینکه - معاذ الله - صراط مستقیمی در خارج هست و خدا مثل پیغمبر براساس صراط مستقیم کار می‌کند، اگر دو خدا فرض شود، دو خداست و عدم محض، در عدم محض نه «اصلاح الامور» است و نه «صالح الامور»، نه «افسدا الامور» است و نه «فاسدا الامور»، دوتا هستند و بقیه عدم محض می‌باشند؛ آن یکی می‌گوید اصلاح آن است که مطابق با اراده من باشد و این یکی می‌گوید اصلاح آن است که مطابق با اراده من باشد. میزان بودن/المیزان به این است

۱. سوره فجر، آیه ۲۱.

۲. سوره زمر، آیه ۶۷.

۳. سوره تکویر، آیه ۱.

۴. سوره زخرف، آیه ۴۳.

همین شبهه‌ای که در بسیاری از کتاب‌های کلامی هست، فلسفی هست، تفسیری هست برای بسیاری از خواص حل نشده را ایشان حل کرده است، در ذیل همان آیه سوره مبارکه «انبیاء» که فرمود: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱ همین شبهه را نقل می‌کنند که حالا «فإن قلت»^۲ اگر دو خدا باشد برابر با «ما هو الواقع» عمل می‌کنند، می‌فرمایند واقعی نیست، شما بدانید دو خدا غیر از دو پیغمبر هستند؛ دو پیغمبر ممکن است برابر «ما هو الواقع»، «نفس الأمر» و «أصلح الامور» کار کنند. دو خداست و عدم محض و چون علم عین ذات هست، پس دو ذات هست، دو «أصلح الامور» هست، دو واقعیت است؛ لذا فرض ندارد. در آن بیانات نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) در دعای «عرفه» معلوم می‌شود که هم «کان» تامه و هم «کان» ناقصه را حضرت اشاره کرده است؛ طبق ظاهر آیه برخی‌ها خواستند بگویند این «کان» ناقصه است ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾؛ یعنی عالم هست، منتها نظم آن به هم می‌خورد؛ ولی بیان نورانی حضرت سیدالشهداء در دعای «عرفه» این است که «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا»^۳ آسمانی نمی‌ماند، زمینی نمی‌ماند. بارها به عرضتان رسید اگر این دعای «عرفه» و سایر ادعیه اینها هم درس حوزوی بشوند آن وقت معلوم می‌شود فاصله این با «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ»^۴ چقدر است، این «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ» پنج جمله است؛ الآن حداقل در این سال‌های اخیر پنجاه جلد کتاب درباره آن با حذف مکررات نوشته شده است، آنها که سنداً معتبرتر، مطلب دقیق‌تر، آنها اگر حوزوی شود معلوم می‌شود چه چیزی از آن در می‌آید. فرمود «کان» تامه و ناقصه هر دو زیر سؤال می‌رود، اگر دو خدا هست، دو ذات هست، دو علم هست ما «أصلح الامور»ی نداریم، ما صراط مستقیمی نداریم، آن یکی می‌گوید صراط مستقیم باید مطابق با علم من باشد، هر دو سبوح و قدّوس هستند، منزّه از غرض و مرض هستند، اما دو واقعیت هستند، دو واقعیت علمی است، دو واقعیت حکمت است.

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶۷.

۳. الاقبال (ط - الحديثه)، ج ۲، ص ۷۸.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۵۶.

پرسش: خداوند برای خودش مگر ملاك و میزان ندارد؟

پاسخ: ملاكش عین ذات اوست، وقتی دو ذات شد دو ملاك است، اگر صفات خدا عین ذات اوست «كما هو الحق» وقتی دو ذات شد دو ملاك است.

ناقصی دیدگاه اشاعره با فرض نداشتن دوتا «اصلح امور»

پرسش: این شبیه همان حرفی است که اشاعره می‌گویند حق همان کاری است که خدا انجام می‌دهد.

پاسخ: خیر، او می‌گوید هر چه خدا کند عدل است ولو اینکه مؤمن را به جهنم ببرد، امامیه می‌گوید نه خیر، خدای سبحان می‌فرماید من به شما عقل دادم، آنچه عقل شما تشخیص می‌دهد چراغ است و من برابر همان که خلق کردم و چراغ را به دست شما دادم همان کار را می‌کنم ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱.

پرسش: پس ملاك و میزان هست.

پاسخ: خود خدا ملاك است، خودش عین ذات ملاك است، نه اینکه برابر چیزی کار کند. ما عالمی نداریم، واقعیّ نداریم و «نفس‌الأمري» پیش‌فرض نداریم که خدا برابر آن «نفس‌الامر» و آن واقعیّت کار کند، عقل است که معدوم است، انسان است که معدوم است، انبیا و اولیا هستند که معدوم هستند «كان الله و لم يكن معه شيء» حالا می‌خواهد عالم بیافریند و دو خدا هم هستند، دو واقعیّت، دو «اصلح الامور»، دو حکمت، دو نظم، دو صراط مستقیم دارند، علم ما از نظام هستی گرفته شده، اگر خدا هست و عدم محض به چیزی نیست حالا دو خدا می‌خواهند دو عالم را خلق کنند، چون علمشان عین ذاتشان است، دو گونه عالم را خلق می‌کنند که می‌شود ﴿لَفَسَدَتَا﴾^۲، می‌شود «تَفَطَّرَتَا»، بنابراین در این جا فرمود شمس در يك مسیر خاصّی حرکت می‌کند این منافات ندارد که ما براساس شمس محوری قائل باشیم زمین حرکت می‌کند، چه اینکه اقدمین می‌گفتند زمین حرکت می‌کند تا رسید به زمان قدما؛ یعنی بطلمیوس به

۱. سوره بقره، آیه ۴۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

بعد که فکر کردند زمین ساکن است، بعد حالا اخیراً می‌گویند زمین حرکت می‌کند. این جریان شمس‌محوری و زمین‌محوری در اقدم و قدیم و متأخر همین‌طور بود، اما اینکه ذات اقدس الهی می‌فرماید شمس، جریان دارد یا در سوره مبارکه «انعام» مشخص شد که وجود مبارك ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود: ﴿الشَّمْسُ بَازِغَةٌ﴾^۱ شمس طالع شد، گذشت که قرآن با زبان محاوره و هدایت سخن می‌گوید^۲ که غیر از زبان علمی و اصطلاح علمی است. الآن همه ریاضیدان‌ها و منجم‌ها و ستاره‌شناس‌ها که یقین دارند زمین حرکت می‌کند نه آفتاب، اینها وقتی بخواهند حرف بزنند قرارداد بنویسند و قرارداد کنند نمی‌گویند وقتی زمین طلوع کرد یا ما طلوع کردیم، می‌گویند وقتی آفتاب طلوع کرد؛ همه ریاضیدان‌ها می‌دانند که آفتاب طلوع و غروب ندارد، این زمین است که دارد می‌گردد، اما طوری حرف می‌زنند که مردم هم بفهمند، هیچ وقت اینها نمی‌گویند وقتی زمین طلوع کرد یا ما طلوع کردیم، در حالی که ما طلوع می‌کنیم، زمین طلوع می‌کند، نه اینکه شمس طلوع کند، اگر شمس محور است و زمین دور آن حرکت می‌کند «کما هو الحق»، این زمین است که طلوع و غروب دارد نه شمس، اما محاوره، فرهنگ حرف زدن، گفتگو کردن يك چیز دیگر است و هیچ نمی‌شود به اینها اشکال گرفت که شما که می‌گویید «شمس» محور است و زمین حرکت می‌کند چرا نمی‌گویید که زمین طلوع کرده؟ چرا نمی‌گویید ما طلوع کردیم؟ طوری آدم حرف می‌زند که مردم هم بفهمند، زبان محاوره چیزی است و زبان اصطلاح علمی چیز دیگر است؛ در آن‌جا که ﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً﴾^۳ این مطلب گذشت؛ لذا اگر هم تعبیر به جریان شود زبان، زبان محاوره است، لکن آن نظم خاصی که ریاضیدان‌ها و اهل نجوم و اهل سپهرشناسی دارند می‌گویند برای اینها هم يك سیر کلی هست و در کل عالم به طرف نسخ اکبر دارند حرکت می‌کنند.

۱. سوره انعام، آیه ۷۸.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴.

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾، اما ماه ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ﴾؛ سابقاً به حسب آنچه در حس است و چشم می بینند این طور تنظیم می کردند که آفتاب از شرق طلوع می کند به غرب و «قمر» از غرب طلوع می کند به شرق؛ شما می بینید اول ماه، ماه در کرانه غرب به صورت هلالی پیداست، این ۳۶۰ درجه را آن در ظرف ۲۹ روز یا ۳۰ روز طی می کند، شب و روز دوازده الی سیزده درجه این مدار را طی می کنند. در شب اول ماه به صورت هلال در کرانه غرب است، شما می بینید هفتم ماه تقریباً ۴۵ درجه را طی کرده یا قدری بیشتر، در چهارده ماه همین ماه را در اول شب در وسط آسمان می بینید، در ۲۸ ماه همین ماه را در کرانه شرق می بینید، این سیر از غرب به شرق است که این دارد؛ یعنی هر شب این طرف حرکت می کند نه از مشرق به طرف مغرب حرکت کند، بلکه از طرف مغرب به طرف مشرق حرکت می کند؛ لذا شب چهاردهم در اول شب شما ماه را در وسط آسمان می بینید و در هفتم ماه، اول مغرب ماه را در بین نود درجه و درجه اول می بینید. فرمود ما این کار را کردیم برای اینکه نظم شما، حساب شما، کتاب شما مشخص شود ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾؛ اول آن مثل «عرجون» بود، آخر آن هم مثل «عرجون» است؛ «عرجون» شاخه درخت خرماست که اگر چند ماهی از آن بگذرد به صورت کمافی پیدا می شود، يك وقت است چوب را نگه می دارد که خشك شود، اما وقتی تر هست مقداری كج شود به صورت قوس و هلال و کمان در می آید می فرماید برمی گردد هلالی و مثل آن خوشه منحنی می شود، «قدیم»؛ یعنی خوشه ای که چند ماه از آن گذشته یا نزدیک يك سال از آن گذشته است؛ فرمود این نظم همچنان هست.

از بین رفتن نظم در حرکت شمس و قمر با خسوف و کسوف

گرچه «قمر» نور خود را از «شمس» می گیرد، هر اندازه که روبه روی آفتاب قرار گرفت نور را می گیرد و به ما می دهد، در شب چهاردهم کاملاً ماه روبه روی «شمس» است، «شمس» آن طرف زمین است و ماه این طرف زمین

است، کاملاً از آن نور می‌گیرد و به ما که در زمین هستیم نور می‌رساند، گاهی هم از سایه زمین می‌گذرد؛ لذا خسوف «قمر» در همین سیزده و چهارده و پانزده است و در همین دو سه شب است، دیگر در اول ماه و آخر ماه دیگر خسوف نیست، خسوف همین وسط‌هاست؛ یعنی در همین محدوده سیزده و چهارده و پانزده است. در شب چهارده، ماه کاملاً روبه‌روی آفتاب است و هر چه را گرفت به ما برمی‌گرداند، گاهی هم چون آفتاب آن طرف زمین قرار گرفت و سایه مخروطی زمین در شب به طرف آسمان است، گاهی در مسیر این قمر این در سایه کُره زمین می‌افتد که می‌گویند ماه را «ظل» گرفته است، چه اینکه گاهی خود ماه بین ما و شمس قرار می‌گیرد، زمین در سایه ماه قرار می‌گیرد و ما که اهل زمین هستیم ما را «ظل» گرفته است نه اینکه آفتاب را «ظل» گرفته باشد؛ آفتاب کسوف ندارد، ما کسوف داریم و در سایه قمر هستیم. فرمود این نظم هست و این نظم به هم نمی‌خورد، نه حساب شمس و قمر به هم می‌خورد و نه حساب «لیل» و «نهار» به هم می‌خورد ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ این راهی دارد، آن راهی دارد، این هیچ کمتر نمی‌شود، آن هم کمتر نمی‌شود، این هم بیشتر نمی‌شود، آن هم بیشتر نمی‌شود؛ لذا يك منجم ماهر می‌تواند خسوف و کسوف تا هزار سال قبل یا هزار سال بعد را کاملاً و دقیقاً بررسی کند.

نفی هرگونه بی‌نظمی از حرکت شمس و قمر دال بر ناظم واحد

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ براساس حساب قمری که ماه قمری کاربرد روزانه دارد و شب مقدم بر روز است، اگر شب جلو بیفتد و نگذارد روز بیاید لازم است که دو شب کنار هم باشد و اگر همین وضع ادامه داشته باشد می‌شود سه شب کنار هم باشد و اگر ادامه بیشتری داشته باشد چندین شب را کنار هم داشته باشد، این است که اگر این شب‌ها ادامه پیدا کند و اگر روز شب را پیش بگیرد، دو روز کنار هم باشد، سه روز کنار هم باشد و فرصت به شب ندهند که شب بیاید، فرمود: ﴿يَأْتِيَكُم بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾ اگر ما این کار را کنیم شما چه کار می‌کنید؟ همیشه روز باشد چه کار می‌کنید؟ همیشه شب باشد چه کار می‌کنید؟! ﴿يَأْتِيَكُم بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾

فرمود هم شمس و قمر با اینکه قدرت متعلق به «شمس» است و نور دادن «قمر» از ناحیه «شمس» است اینها هیچ بی‌نظمی در اینها نیست، در «لیل» و «نهار» هم بی‌نظمی در اینها نیست ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ نه شب روز را پیشی می‌گیرد الآن که مثلاً شب هست اگر پیشی بگیرد و جلوی روز را بگیرد و نگذارد روز بیاید می‌شود دو شب در کنار هم و فرمود اگر این «لیل» ادامه داشته باشد ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ همه اینها «سباحة» و شناوری در آسمان‌ها دارند که با نظم و اراده الهی اداره می‌شوند، هیچ برخوردی، هیچ تصادف و بی‌نظمی هم در آنها نیست؛ این آیت نشانه آن است که خدا در عالم هست، يك و واحد هم است، دو؛ آن‌گاه فرمود برای آنها این آیت را تبیین کن ﴿وَآيَةٌ لَهُمْ﴾ گرچه «آية للكل»، اما برای مشرکان این به عنوان يك برهان مطرح است.

«و الحمد لله ربّ العالمين»